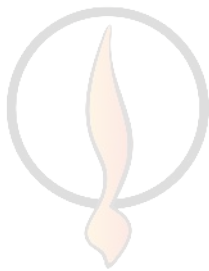


نسبت سنجی مرجعیت و هویت



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴



□ غلام سخی احسانی

مقدمه

مباحث اساسی حوزه مطالعات علوم اجتماعی و سیاسی به شمار می‌آید. پس فی الواقع متکفل اصلی پاسخ‌گویی به این سوال اساسی، هر دو حوزه مطالعاتی جامعه‌شناسی و علوم سیاسی است؛ ولی در سطح ملی مفهوم «هویت» از نیاز انسان به شناخته شدن سرچشمه می‌گیرد؛ که هم دارای وضعیت و حالت مشترک و مشابه و هم واجد استمرار تاریخی و کثرت است.

با این وصف ناگفته پیدا است که هویت در هر سطحی که باشد، یک مقوله فرهنگی است. بدین معنا، همان طور که فرهنگ مجموعه‌ای از ارزش‌ها، مذهب، سنت‌ها، آداب و رسوم و نیز میراث مشترک بشری که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود؛ هویت

مرجعیت و هویت، دو واژه‌ای هستند که یکی در جایگاه عامل و دیگری به عنوان محصول، نقش کلیدی و محوری در تحکیم همبستگی و پیوستگی، انسجام و هماهنگی و در نهایت، تحلیل و فهم مسائل جامعه دینی دارند.

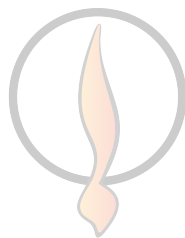
با این توضیح که در گام نخست، سخن از «هویت»، از نظر جامعه‌شناسی، معطوف به تلاش ذهنی انسان برای پاسخ‌گویی به یک پرسش بنیادی فردی انسان «من کیستم؟» است؛ چرا که هویت در سطح افراد، سبب تمایز و شناسایی یک شخص از دیگران می‌شود، از این زاویه، به رغم قدمت زیادی که این پرسش دارد؛ ولی مقوله مذکور به طور مشخص از



اسلامی شدند.

با بررسی جایگاه، وظایف و نقش مراجع تقلید در جامعه تشیع اعم از شئون فردی و جمعی، به روشنی می‌توان به سهم آن‌ها در شکل دادن هویت جمعی پی برد. در این جا خوب است به سخن حامدالگار در کتاب دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار (الگار، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۳۴) که وی در این سخن کوتاه خویش، به خوبی نقش مراجع شیعه را به تصویر کشیده است، اشاره کرد. او می‌گوید: «در عین حال که تقلید اساس غایی مرجعیت مجتهد را فراهم می‌کند، این مرجعیت در وظایف گوناگون به منصف ظهور می‌رسد». مراجع دینی - مذهبی شیعه علاوه بر وظایفی که در امور دینی دارند، از نظر اجتماعی هم دارای وظایفی هستند؛ مثل: امین مردم در حفظ و نگهداری اموال یتیمان، رسیدگی به امور موقوفات، رسیدگی به امر قضاوت و حتی مسائل خانوادگی و...

اکنون صرف نظر از سیر تاریخی چگونگی شکل‌گیری نهاد مرجعیت در جامعه تشیع و نقش آن در پیکربندی مناسبات جمعی و فردی جامعه شیعه هزاره در افغانستان، چه بسا که در بیشتر موارد رویکرد سیاسی نیز داشته است (که به نوبه خود جای بحث



نیز به معنای جهان‌بینی، ایدئولوژی، اعتقادات، ارزش‌ها و هنجارهایی است که با شخصیت فرهنگی انسان‌ها آمیخته است و سبب شناخته شدن، متمایز گردیدن افراد از دیگران یا افراد یک جامعه از جوامع دیگر می‌شود؛ اما از میان عناصر برشمرده شده، چهار گونه ارزش را می‌توان از اجزای اصلی هویت در جوامع دینی دانست که عبارتند از: ارزش‌های دینی، جامعه‌ای، ملی و انسانی. از میان این چهار مقوله، آنچه که در این نوشته کوتاه و جامعه مورد نظر ما (شیعه و هزاره) مدنظر است جایگاه باورهای دینی - مذهبی در شکل‌گیری هویت ملی است. تردیدی نیست که باورهای دینی - مذهبی بخش مهمی از هویت ملی هزاره‌ها را تشکیل می‌دهند. از این رهگذر باورها و آموزه‌های مذهبی به هر شکل آن، اعم از مناسکی، آیینی و مراسمی، از عناصر اصلی هویت ملی هزاره‌ها است. این مسئله چنان عمیق، ریشه‌دار، گسترده و همگانی است که همه ابعاد زندگی اجتماعی مردم ما را تحت تأثیر خود قرار داده است. به نحوی که تمام کنش‌ها و واکنش‌های مرارت‌بار اجتماعی و فردی خود را به همین باورها ارجاع داده و معنا بخشی و تحمل پذیر می‌کنند. چنان‌که مبارزات عدالت‌خواهی و عدالت‌جویی مردم ما، که اکنون باید با ضرس قاطع گفت که تبدیل به بخشی از هویت جمعی جامعه شده است، ریشه در همین هویت دینی - مذهبی دارد.

نقش نهاد مرجعیت

ناگفته نماند که هویت ملی تشیع در افغانستان به صورت عام و هزاره‌های شیعه به طور خاص، از طریق مرجعیت مذهبی که یکی از شاخصه‌های اصلی مذهب تشیع را تشکیل می‌دهد، تداوم یافته است؛ زیرا در باور تشیع علما به عنوان نواب عام امام غایب^(ع) در حیات سیاسی و اجتماعی و هویت جامعه هزاره سهم به‌سزایی داشته و دارد. به نحوی که حتی با ارجاع علما به این‌که آن‌ها نواب عام امام غایب^(ع) هستند، تبدیل به حافظان سیاسی و اجتماعی و ارزش‌های

بنیاد اندیشه بعد از سرکوب شدن توسط عبدالرحمان خان،

جامعه هزاره به شدت دچار فروپاشیدگی و اضمحلال ساختاری شد و در نتیجه از نظر روحی و روانی خرد و درهم کوبیده شد و شیرازه هویت جمعی خود را از دست داد. همچنین فرهنگ و قدرت سیاسی‌شان از بین رفت. در یک کلام، بیشتر جمعیت هزاره‌ها کشته و یا بالاجبار از سرزمین مادری‌شان کوچانده و املاک و زمین‌های‌شان غصب و جلای وطن شد.

جدی دارد)، باید گفت از بدو تأسیس و پیدایش نهاد مرجعیت، جامعه تشیع افغانستان تحت تأثیر دو مرکز مهم مذهبی شیعه یعنی نجف و قم بوده است که این امر در بسیار موارد به خاطر رویکردهای سیاسی-اقتصادی چندان به نفع مردم نبوده است؛ زیرا در بسیار موارد همین موضوع تحت تأثیر بودن جامعه تشیع و هزاره به خارج از افغانستان، سبب انگ و برچسپ وابسته به خارج را نیز به دنبال داشته است که در نتیجه موجبات تحت فشار قرار گرفتن از طرف دستگاه حاکمان افغانستان را فراهم ساخته و به شکل زمینه ساز توجیه برخی رفتار نامهربانانه شده است.

وضعیت مرجعیت دینی- مذهبی در دوره عبدالرحمان (۱۹۸۳)

در مجموع هزاره ها بعد از سرکوب شدن توسط عبدالرحمان خان، جامعه هزاره به شدت دچار فروپاشیدگی و اضمحلال ساختاری شد و در نتیجه از نظر روحی و روانی خرد و در هم کوبیده شد و شیرازه هویت جمعی خود را از دست داد. همچنین فرهنگ و قدرت سیاسی شان از بین رفت. در یک کلام، بیشتر جمعیت هزاره ها کشته و یا بالاجبار از سرزمین مادری شان کوچانده و املاک و زمین های شان غصب و جلای وطن شد. دستگاه حاکمیت به این حد هم بسنده نکرد؛ بلکه با وضع انواع مالیات کمرشکن و خردکننده، به عنوان ابزار فشار و تداوم سایه وحشت و هراس دائمی؛ کاری کرد که هزاره ها دیگر نتوانند ساختار اجتماعی خود را بازسازی کنند و بحران هویت برای مردمان هزاره، تبدیل به یک بحران دائمی شد. در دل این فاجعه، طبقه روحانیت که همیشه در تاریخ تشیع و جامعه هزاره (به خاطر این که تنها طبقه تحصیل کرده و دارای دانش)، عاملان اصلی فعالیت های فرهنگی، آگاهی دهی اجتماعی، انسجام و سازماندهی گروه های مردمی، سوادآموزی در مکتب خانه ها توسط همین قشر مدیریت می شد؛ در محور این پروژه نسل کشی و سیاست اجرای زمین سوخته قرار داشت. کشتار روحانیون در هزارستان، در

حقیقت با هدف از بین بردن زمینه سازماندهی مجدد جامعه هزاره و بازسازی فرهنگی و ساخت یافتن ساختار اجتماعی مردم هزاره بود. علاوه بر موارد ذکر شده، پیامد خسارت بار دیگر کشتار روحانیان، از بین رفتن مراکز مذهبی- فرهنگی بود که این امر سبب شد، مرجعیت دینی به طور عمده از داخل به خارج افغانستان (به طور مشخص نجف و قم) انتقال یابد. این وضعیت در درازمدت پیامدهای ناگواری برای مردم هزاره داشت. به طوری که تا سال ۱۹۷۸ که همزمان با کودتای کمونیست ها و روی کار آمدن نظام کمونیستی در افغانستان است که هزاره ها فرصت بازسازی ساختار اجتماعی خویش را پیدا نتوانست؛ بلکه در ذهنیت انسان هزاره، نهاد حکومت و دولت، مرکز اعمال ظلم، خودکامگی، توسعه بی عدالتی، تبعیض و فشار مداوم از طریق ابزارهای گوناگون علیه انسان هزاره بر ساخته شد و مردم هزاره روز به روز در حاشیه قرار گرفت. پی آمد این وضعیت، نهادینه شدن رویکرد دوری گزینی و احساس بیگانگی و فرار از مرکز قدرت و حکومت، در میان توده های مردم هزاره بود. به قسمی که این موضوع، تبدیل به یک باور عمومی شد. این باور (که حکومت منبع ظلم، تبعیض و بی عدالتی علیه آنان است...) چنان در باور انسان هزاره تعمیق یافت و ریشه دوانید که تا هنوز رسوبات آن در ضمیر ناخود آگاه و روان مردم ما وجود دارد و نسبت به دستگاه حکومت احساس بی اعتمادی می کنند به نحوی که حتی رفتار و عملکرد بعضی نخبگان جامعه ما با حکومت، تا هنوز بیانگر این واقعیت است؛ بدان معنا که برخی نخبگان و توده مردم، در عمل و رفتار بیشتر، به تعقیب مطالبات عدالت اجتماعی در خارج از نهاد قدرت و حکومت هستند؛ یعنی تا هنوز برای شان سخت و باور ناپذیر است که حکومت را مجری قوانین بدانند و برقراری عدالت اجتماعی و از بین بردن تبعیض سیستماتیک را، منوط به اجرای درست قوانین، از این زاویه جامعه هزاره نیاز دارد که رابطه خود را به لحاظ ذهنی و روانی با نهاد قدرت و حکومت آشتی دهند و

می‌رفت که بارقه‌های امید ایجاد شده در میان مردم به این‌که هزاره‌ها در فردای پس از سقوط نظام کمونیستی، یک طرف معادله قدرت خواهد شد، در حال رنگ باختن بود. در دل چنین وضعیت مبهم و پیچیده که توان تصمیم‌گیری و یافتن راه برون رفت را هر روز سخت می‌کرد، شهید مزاری دست به ابتکار تاریخی زد. شهید مزاری در میان اوج ناباوری، طرح انحلال همه احزاب جهادی و پی‌ریزی یک حزب واحد سیاسی را به نام حزب وحدت اسلامی را مطرح کرد.

حزب وحدت؛ مرجعیت مذهبی - سیاسی (۱۳۶۸)

با عملی شدن طرح ایجاد حزب وحدت اسلامی توسط شهید وحدت ملی، عبدالعلی مزاری و سایر شخصیت‌های مبارز جامعه هزاره و شیعه، که در نهایت به وجود آمدن مرکز واحد سیاسی را در پی داشت؛ احساس خودباوری، اعتماد به نفس و غرور، با هویت هزاره و تشیع، به مرور زمان در میان مردم تقویت شد. این حرکت در حالی صورت گرفت که سایه بحران هویت (در ابعاد مختلف) بر تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی هزاره‌ها سنگینی می‌کرد. موضوع باز یافتن خودباوری و اعتماد به نفس در قالب تحقق مرجعیت سیاسی و مذهبی جزئی آرزوها به حساب می‌آمد؛ ولی اقدام جسورانه شهید مزاری در جهت برداشتن گام‌های اساسی در راستای ایجاد مرجعیت سیاسی و در نتیجه طرح مطالبات عدالت اجتماعی، اداری، حقوق سیاسی، شهروندی و مشارکت سیاسی در مرکز تصمیم‌گیری کشور که منجر به شکستن انحصار قدرت سیاسی می‌شد، از نظر بخش عمده سیاست‌ورزان هم قطار شهید مزاری یک موضوع غیرعملی و به نوبه خود اقدام تابوشکنانه محسوب می‌شد؛ اما باز هم این اقدامات شهید وحدت ملی در عرصه سیاسی، در مسیر تکمیل پروسه احیای هویت، در میان جامعه‌ای به شدت مذهبی هزاره و شیعه ناتمام و ناقص بود؛ چرا که عنصر مرجع تقلید و فتوا، در تاریخ مبارزات تشیع، همواره در روابط و مناسبات اجتماعی تعیین‌کننده و کلیدی

راجع به نوع نگاه‌شان به نهاد حکومت، تغییر دهند و نگاه مالکانه پیدا کنند؛ یعنی خود را شریک قدرت و حکومت را از آن خود بدانند.

وضعیت مرجعیت دینی - مذهبی در دوره کودتای کمونیستی (۱۹۷۸)

در دوران قدرت یافتن کمونیست‌ها و شکل گرفتن هسته‌های مقاومت علیه نظام کمونیستی و نیروهای اشغالگر، گروه‌های جهادی در مناطق هزارستان پدید آمدند که در نتیجه خودمختاری‌های محلی، منطقه و بالطبع استقلال سیاسی - اجتماعی و فرهنگی با هویت‌های متفاوت نیز سربرآوردند که این امر به نحوی حس خود باوری، غرور و اعتماد به نفس را در میان جامعه هزاره زنده کرد؛ اما به دلیل این‌که رهبری جریان‌های سیاسی جهادی در دست طبقه روحانیت جوان و تحصیل کرده در حوزه‌های علمیه قم و نجف و مشهد بودند و اکثر آن‌ها از نظر منبع فکری، از یک طرف بیشتر متأثر از رهبران و روحانیان انقلابی ایران بودند و از طرف دیگر به خاطری که در رأس انقلاب و حکومت انقلابی ایران، یک مجتهد و مرجع تقلید قرار داشت؛ سبب شد که گروه‌های سیاسی جهادی، هم از نظر مذهبی و هم از نظر سیاسی اکثراً متأثر از ادبیات انقلابی و شعار نه شرقی و نه غربی که در مرکز شعارهای انقلابیون ایران و اسلام سیاسی حاکم در ایران بودند؛ البته پرداختن به این موضوع، مجال گسترده و زیادی را می‌طلبد؛ اما به هر حال، نوع قرائت انقلابیون ایران از اسلام و خطوط مبارزاتی‌شان باعث شد که صف بندی‌های خشن و تاسرحد جنگ‌های خونین و فلج‌کننده تنظیمی - حزبی در بین گروه‌های جهادی شیعه و هزاره در مناطق هزاره نشین به وجود بیاید. از این رهگذر به هر میزان که منازعات تنظیمی در بین گروه‌های جهادی هزاره - شیعه در مناطق مرکزی عمیق و پیچیده می‌شد؛ به همان پیمانانه وابستگی آنان به منابع بیرونی و خارجی بیشتر می‌شد. به گونه‌ای که وزن و اهمیت آنان در میان گروه‌های رقیب در سطح کلان ملی کم مقدار می‌گردید. این وضعیت به سمتی پیش

بوده و هست و کسانی که اندک معلوماتی از فرایند فتوا و... در دستگاه مرجعیت دارد، به نیکی می‌داند که دو عنصر زمان و مکان، نقش برجسته در تعیین مصداق احکام کلی و موضوعات زمان‌مند و مکان‌مند برای شخص مفتی دارند. بالاخص این‌که از ابتدای خیزش‌های انقلابی هزاره‌ها علیه نظام کمونیستی و نیروهای اشغالگر شوروی، متأثر از فتوای جهاد علما و روحانیون بود؛ اما از آن‌جا که در گذشته مرجع تقلید همیشه از طرف دو حوزه دینی مهم نجف و قم تعیین و معرفی می‌شد، جامعه هزاره و شیعه افغانستان (با این‌که هر فرد بالغ از نظر فرایند انتخاب مرجع تقلید آزاد است) از نظر موضوع و فروع مذهب کاملاً وابسته و تابع این دو مرکز مذهب بود. شهید وحدت ملی عبدالعلی مزاری برای تکمیل ایده احیای هویت، پس از ایجاد مرکز واحد سیاسی در میان جامعه هزاره، دریافت که در جامعه مذهب، وجود مرجعیت سیاسی بدون وجود مرجعیت مذهبی، یک عمل ناتمام است. از این‌رو آن پیرفرزانه، دریافت که باید دومین گام اساسی و تابوشکنانه را بردارد. شهید مزاری در راستای تکمیل فرایند احیای هویت و خودباوری جمعی، گامی بلند دیگری را

موضوع باز یافتن خودباوری و اعتماد به نفس در قالب تحقق مرجعیت سیاسی و مذهب جزئی آرزوها به حساب می‌آمد؛ ولی اقدام جسورانه شهید مزاری در جهت برداشتن گام‌های اساسی در راستای ایجاد مرجعیت سیاسی و در نتیجه طرح مطالبات عدالت اجتماعی، اداری، حقوق سیاسی، شهروندی و مشارکت سیاسی در مرکز تصمیم‌گیری کشور که منجر به شکستن انحصار قدرت سیاسی می‌شد، از نظر بخش عمده سیاست‌ورزان هم قطار شهید مزاری یک موضوع غیر عملی و به نوبه خود اقدام تابوشکنانه محسوب می‌شد.

برداشت. او این بار شکستن انحصار مرجعیت را هدف قرار داد. به نظر این مرحله از سلسله اقدامات او در جهت احیای هویت، از نظر اهمیت و چالش‌های پیش‌رو و سختی راه، به مراتب مشکل‌تر و پریپیچ و خم‌تر از شکستن انحصار سیاسی و ایجاد مرجعیت سیاسی بود؛ زیرا در مرحله ایجاد مرجعیت سیاسی، جامعه ما در حافظه تاریخی نه چندان دور خود، یک الگویی از خودمختاری را در هزارستان در اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت تجربه کرده بود. با این توضیح که پس از قیام همگانی و سراسری مردم، علیه نظام کمونیستی و نیروهای اشغالگر اتحاد جماهیر شوروی، سال‌ها در حالت خودمختاری و استقلال محلی به سر برده بودند. بنابراین از نظر ذهنی و روانی چندان مشکلی جدی بر سر راه ایجاد مرجعیت سیاسی وجود نداشت؛ بلکه از این نظر جامعه هزاره و شیعه، آمادگی برای پذیرش یک مرکز سیاسی واحد و مستقل را داشت. به ویژه که در اواخر دهه سیزده پنجاه و اوایل دهه سیزده شصت، یک حکومت خودمختار محلی، که تقریباً بر همه مناطق هزاره‌نشین اعمال حاکمیت می‌کرد، توسط سران گروه‌های جهادی، با مرکزیت اُسوالی ورس، ولایت بامیان ایجاد شده بود؛ اما از نظر مذهب در هیچ مقطعی از تاریخ، جامعه هزاره تجربه داشتن مرجعیت مذهب مستقل را نداشت. این فقدان ذهنیت تاریخی مزیدی بر پیچیدگی و چالش‌های خارج شدن جامعه هزاره از زیر سایه هیمنه و سلطه مطلق دو مرکز (نجف و قم) عمده مرجعیت بود.

البته این سخن، به این معنا نیست که در تاریخ جامعه روحانیت هزاره و شیعه، کسی در طراز مرجعیت ظهور نکرده بودند؛ بلکه علمای زیادی در حد واجد شرایط مرجعیت ظهور کردند؛ بلکه کسانی مثل آیت الله شیخ محمدعلی مدرس بزرگ (۱۳۱۸-۱۳۸۰)، حتی اعلام مرجعیت کرد و دارای رساله عملیه به نام: «مصباح الانام فی مسائل الحلال و الحرام» نیز بود، دانستن داستان سرگذشت این عالم فرزانه و کمتر شناخته شده در بین جامعه روحانیت افغانستان و هزاره بسیار متأثرکننده و مجال دیگر می‌طلبد؛ اما به

مردم و مردم‌سالاری، وحدت ملی و همبستگی اجتماعی را همواره تأکید می‌کرد. در این خصوص نباید فراموش کرد که آیت الله محقق کابلی قبل از آن‌که مرجعیت مذهبی را بپذیرد، یکی از رهبران سیاسی و جهادی بود. از این نظر تقریباً مذهب و سیاست در اندیشه و حیات فکری او در کنار هم زیستن و پرورش یافته بودند.

به هر تقدیر با به صحنه آمدن آیت الله محقق کابلی و پیدایش نهاد مرجعیت مذهبی در جامعه افغانستان، ضمن این‌که سبب ساماندهی وجوهات شرعی شد؛ رونق و گسترش مراکز فرهنگی و نهاد خیریه را نیز در پی داشت. در کل آیت الله محقق با ایجاد نهاد مرجعیت، در تکمیل پروسه احیای هویت و خودباوری و اعتماد به نفس، در سطح جامعه و حوزه‌های علمی کشور نقش ممتاز و برجسته دارد. اکنون قرار گرفتن یک عالم افغانستانی و هزاره در جایگاه مرجع دینی-مذهبی، برای علمای افغانستان، یک تابو و امر اندیشه‌ناپذیر نیست؛ بلکه هر عالم دینی مستعد برای خود این امر را ممکن می‌داند که در صورت فراهم شدن شرایط، می‌تواند در جایگاه مرجعیت مذهبی قرار گیرد. چنان‌که بعد از رحلت آن عالم ربانی و فرزانه، با وجود میراث گران‌سنگ نهاد مرجعیت که از وی برجا مانده است، یکی از شاگردانش که در طراز مرجعیت است، بدون هیچ نگرانی و احساس خلاء، تصدی مرجعیت مذهبی را به خاطر وصیت آن پیشوای مذهبی به عنوان جانشین پذیرفت. از این جا است که ما به اهمیت وجود نهاد و کارکرد و اثرات مثبت این نهاد پی می‌بریم. در کل وقتی که یک نهاد به وجود آید و وجود نهاد، نهادینه شود؛ خود نهاد برای مردم آدرس می‌شود. در این صورت با فقدان مؤسس نهاد، مشکلی جدی پیش نمی‌آید؛ بلکه شخصی دیگر که در طراز مؤسس نهاد و... باشد، در رأس نهاد قرار می‌گیرد. امروز از برکت وجود نهاد مرجعیت و ساماندهی وجوهات شرعی مردم، مراکز زیادی آموزشی، فرهنگی و خیریه، در مناطق مختلف به وجود آمده است که برای امورات عام‌المنفعه بسیار مؤثر و مفید قرار می‌گیرند. □

طور مختصر، ایشان اصالتاً از اجرستان و از طایفه دای فولاد بوده است که پس از غصب سرزمین‌شان توسط عبدالرحمان، پدرش به منطقه ورس، ولایت بامیان مهاجرت می‌کند و در سال‌های ۱۳۱۸ در ورس تولد یافته و بعد به مالستان مهاجرت می‌کند. از مالستان به مشهد و از مشهد به نجف اشرف سفر می‌کند. در نجف نزد بزرگان چون: ابوالحسن اصفهانی، مامقانی، کاشف‌الغطا و ... علوم دینی را فرا می‌گیرد. وجه نام گذاری ایشان به «محمد علی بزرگ» به خاطر این بوده است که ایشان هم از نظر سن و هم از نظر جثه از شیخ محمدعلی مدرس افغانی بزرگ بوده است. در این ردیف می‌توان از صاحب مصباح الاصول آیت الله سید محمدسرور واعظ و... که هنوز برای مدرسین حوزه‌های دینی تشیع به عنوان منبع مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ ولی به دلیل سلطه حوزه نجف (از نظر معرفی مرجع تقلید) از یک طرف و فقدان اعتماد به نفس و خودباوری از طرف دیگر، هیچ یک از این علما نتوانستند نهاد مرجعیت را در جامعه شیعه و هزاره افغانستان تهداب گذاری کنند. شهید مزاری با وجود آگاهی از همه مشکلات پیش روی ایجاد نهاد مرجعیت مذهبی از آدرس روحانیت افغانستان به طور عام و جامعه هزاره به طور خاص؛ از میان علمای در حد و طراز اجتهاد، به آیت الله محقق کابلی، پیشنهاد تصدی مرجعیت مذهبی را داد. در این جا باید قاطعانه گفت که با پذیرش این مسئولیت بزرگ و خطیر از سوی آن عالم فرزانه و متقی و پرهیزگار عصر خود، ضمن شکسته شدن سد بی‌باوری و عدم اعتماد به نفس، مسیر پریپیچ و نسبتاً طولانی احیای هویت جمعی هزاره‌ها، بسیار هموار و کوتاه شد.

آیت الله محقق کابلی با این‌که شأن سیاسی رسمی نداشت و عملاً وارد معادلات قدرت و سیاست نشد؛ ولی با اعلان موضع و واکنش نشان دادن به اتفاقات و تحولات سیاسی-اجتماعی، از جایگاه مرجع مذهبی (تعیین حدود حلال و حرام)، در مقاطع حساس کشور، راهگشا بوده است. او مشخصاً روی برقراری نظام سیاسی مبتنی بر عدالت اجتماعی و مبتنی بر آرای